



اگر همین اول کار به شما بگویم، کتابی که قرار است امروز با آن آشنا شویم، ۲۹۰ سال پیش نوشته شده، چه واکنشی نشان می‌دهید؟ شاید بگویید کی حال دارد همچین کتابی بخواند؟ ما حرف مادر بزرگ و پدر بزرگمان را هم گاهی متوجه نمی‌شویم، چه برسد به آدم‌های ۳۰۰ سال قبل! اما مطمئنم وقتی بگویم این کتاب به مسافرت، آن هم از نوع عجیب و غریبش مربوط است، حتماً شما هم هوس خواندنش را می‌کنید. هنوز نتوانستید حدس بزنید این بار چه کتابی را در نظر داریم؟ خوب زیاد به خودتان فشار نیاورید، چون حال و حوصله‌تان را برای خواندنش نیاز دارید. کتاب این دفعه‌مان «سفرهای گالیور» است شاید خیلی از شما فیلم یا انیمیشنی از این کتاب دیده باشید، یک قطعه موسیقی درباره‌اش شنیده باشید، به تماشای نمایشی با این نام رفته باشید، کمیک‌استریپی از آن به چشمتان خورده باشد، عروسک‌ها و مجسمه‌هایش را خریده باشید، سریال‌های تلویزیونی کم‌دیش را دیده باشید و خیلی چیزهای دیگر. آخر می‌دانید، این کتاب نه تنها در زمان خودش، که حتی همین حالا هم آن قدر معروف است که هر نوع محصولی که فکرش را بکنید، درباره آن ساخته‌اند. می‌خواهید بدانید چرا این داستان این قدر معروف شده است؟ **جانانان سویفت**، نویسنده این کتاب، با اینکه در جنگ‌های ایرلند شرکت کرده بود و مسئولیت‌های سیاسی و مذهبی هم داشت، در تمام تاریخ بیشتر از همه به عنوان نویسنده سفرهای گالیور معروف شده است. علت آن را می‌توان نوشتن یک داستان خیالی دانست که به زمان و مکان محدود نمی‌شود. یعنی آدم‌ها در هر دوره زمانی و در هر کشوری می‌توانند خیالشان را به کار بیندازند و همراه گالیور به سرزمین‌های عجیب و غریب سفر کنند. **گالیور**، شخصیت اصلی این کتاب، ناخدایی بود که در طول داستان به خاطر مشکلاتی که برایش پیش می‌آمد، مجبور می‌شد به جزیره‌ای پناه ببرد. مثلاً کشتی‌اش می‌شکست و او راهی نداشت جز اینکه خودش را به نزدیک‌ترین خشکی برساند. برای همین هم در طول داستان به چهار جزیره عجیب و غریب رفت و شرح ماجراهایی را که برایش اتفاق افتاده بود، نوشت. دفعه اول بعد از شکستن کشتی‌اش، توسط امواج به جزیره‌ای برده شد به نام «سرزمین لی‌لی پوت‌ها». محل زندگی آدم کوچولوهایی که اندازه انگشتش بودند و در دو سرزمین همسایه، مدام با هم سر شکستن تخم مرغ از بالا یا از پایین دعوا می‌کردند. دفعه دوم باز هم کشتی‌اش شکست و این بار به سرزمینی به نام «براب دینگ‌نگ» رفت که برعکس قبلی بود. یعنی این بار گالیور یک کوتوله به حساب می‌آمد، چون ساکنان آن جزیره حسابی غول پیکر بودند و او را توی یک قوطی کوچک نگه می‌داشتند. سومین بار جزیره‌ای عجیب در آسمان دید و ساکنین جزیره او را بالا کشیدند. آن‌ها به شدت درگیر علم بودند و دلشان می‌خواست از هر چیز ساده و پیش‌پا افتاده‌ای استفاده علمی کنند. اسم این جزیره «لاپوتا» بود. چهارمین بار هم به سرزمینی رفت که اسمش «هوئی‌هنم» بود؛ جایی که اسب‌هایش از آدم‌ها باهوش‌تر بودند و بر انسان‌ها حکومت می‌کردند. اگر شما جای گالیور بودید، این جزیره‌ها را ترک می‌کردید یا در یکی از آن‌ها می‌ماندید؟ اصلاً کدام یکی را بیشتر دوست دارید؟ جزیره لیلی پوت‌ها یا یک جزیره علمی که از خیار هم نور تولید می‌کنند؟ شاید هم به اطلاعات بیشتری نیاز دارید. پس بهتر است زودتر کتاب سفرهای گالیور را بخوانید تا راحت‌تر بتوانید تصمیم بگیرید که اگر یک روز وسط دریا بودید و کشتی‌تان شکست، کدام جزیره را برای سکونت انتخاب کنید.

## کدام جزیره را انتخاب می‌کنید؟

تصویرگر: سام سلماسی  
تیلوافر نیک‌بینیاد

